ذکر و ياد خدا

(شرح خطبه 213 نهج‏البلاغه)

آنچه پيش روي داريد سي و يکمين جلسه بحث‏هاي اخلاقي حضرت آية الله موحدي کرماني‏مي‏باشد که در ستاد کل نيروهاي مسلح صورت گرفته و تقديم حضورتان مي‏گردد.

بسم اللَّه الرحمن الرحيم. الحمدللَّه رب العالمين و صلي‏اللَّه علي سيدنا و نبينا ابي‏القاسم‏محمد و علي اهل‏بيته الطيبين الطاهرين المعصومين المکرمين لاسيّما علي بَقيةاللَّه في‏الارضين.

بحثي که در نظر دارم امروز خدمت شما عرض کنم بحث ذکر است(ذکراللَّه) اين از مطالب خيلي مهمي است که در قرآن و روايات مي‏بينيم.

کلمه ذکراللَّه در قرآن نوعاً با کثيراً آمده.

وَالذَّاکِرِينَ اللَّهَ کَثِيراً وَالذَّاکِرَاتِ. (احزاب: 35)

اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِيراً \* وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِيلاً. (احزاب: 42 - 41)

و يا رمز نماز و اهميت نماز، نمازي که معراج است و (قربانُ کل تقي) است و (تنهي عن الفحشاء و المنکر) است.

وَأَقِمِ الصَّلاَةَ لِذِکْرِي. (طه: 14)

اهميت نماز به اين است که مصداق روشن ياد خداست و يا آنجا که:

وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ. (هود: 114)

و آن آيه:

أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَي غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ. (اسراء: 8(ع) )

بالاخره در ذيل آن آمده: (و لذکراللَّه اکبر) با آن اهميت نماز، با اين حال ازذکراللَّه به عنوان اکبر نام برده مي‏شود. در سوره مبارکه نور آيه شريفه:

اللَّهُ نُورُ السَّماوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکَوةٍ. (نور: 35)

تا آنجا که آيه تمام مي‏شود دنبالش:

فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْکَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ \*رِجَالٌ لاَّ تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلاَ بَيْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ. (نور: 36 - (ع) 3)

اين از آيات عجيب است. اگر بخواهيم آن مثل نورالهي را پيدا کنيم‏کجاست؟ در خانه‏هايي است که اين خانه‏ها به اذن الهي مرتفع است و خدا اجازه‏داده است. باز در اينجا کلمه ذکر آمده است و (يذکر فيه اسمه) نام خدا در اين‏بيوت برده مي‏شود و ذکر نام خداست. صبح و شام در اين بيوت تسبيح‏مي‏گويند. چه کساني؟ رجال، کلمه رجال در قرآن و در جاهاي محدود و معدودآمده است. انسان‏هاي ممتازي که تجارت و بيع آنها را از ياد خدا نمي‏برد وپيوسته به ياد خدا هستند. نوعاً در قرآن هر جا ذکراللَّه آمده با دنباله کثيراً آمده.در جايي از قرآن نديديم که به دنبال لفظي ديگر به اين شکل آمده باشد.

نکته ديگر اينکه اين ذکر اگر ترجمان قلب باشد ياد خداست و الا اگرترجمان قلب نباشد و توجه به خدا نباشد، اين ذکر از قلب منقطع است و حساب‏جدايي دارد و ياد خدا چيز ديگري است. اين ياد يک امر قلبي است. بهترين‏سخني که در اين رابطه بخواهيم داشته باشيم، کلمات ارزنده مولي المتقين‏حضرت اميرالمؤمنين صلواةاللَّه و سلامه عليه است که مرحوم سيد رضي اين‏کلمات را در خطبه 213 نهج البلاغه ذکر کرده که وقتي حضرت اين آيات (في‏بيوت اذن اللَّه) را خواندند حضرت اين کلمات را بدنبال تلاوت اين آيه مبارکه‏خواندند که من همين کلمات را براي شما مي‏خوانم (به نظر من خطبه‏عجيبي است. اصلاً رمز سعادت و موفقيت انسان در اين خطبه بيان مي‏شود ومقام انسان به برکت ياد خدا در اين خطبه مطرح است) . مي‏فرمايد:

اِنَ‏اللَّهَ سُبحانه و تعالَي جَعَل الذِّکرَ جَلاءً لِلقُلوب.

خداي سبحان ياد خود را جلاي قلوب قرار داده دل را صيقل مي‏زند.

دل‏ها گاهي غبارآلود مي‏شوند. زنگار مي‏گيرند و کدر مي‏شوند، دلي که به‏همه اعضاء فرمان مي‏دهد و نقش اصلي در زندگي ديني آدمي دارد، همين قلب‏است که جاي خداست. لايَسعني ارضي و لا سَمائي ولکن يسعني قلب عبدي المؤمن.اين دل گاهي در مرحله بالاي شقاوت مُهر مي‏شود: ختم‏اللَّه علي قلوبهم يا کورمي‏شود فَاِنها لاتُعمي ابصار ولکن تُعمي القلوب التي في الصدور چشم دل کورمي‏شود.

فرازي از مناجات شعبانيه است که:

الهي هَب لي کمال الانقطاع اليک و اَنِر اَبصارَ قُلوبَنا بِضياءِ نَظَرِها اليک؛ خدايا به‏من حالت انقطاع بده که از غير تو به طور کامل ببرم و چشم دل ما را آنقدر نوراني کن که‏تمام توجه اين چشم دل به تو باشد تا: حتي تَخْرِقَ ابصارُ القلوب حُجَبَ النُّور تا اين ديدنافع چشم دل تمام پرده‏ها را پاره کند و نفوذ کند و عبور کند و به نور برسد تمام‏حجاب‏ها را بدرد و تَصِل الي مَعدن العظمه اين حالت قلب است.

حضرت اميرالمؤمنين فرمود:

جعل الذکر جلاء للقلوب آن وقت اين ياد خدا دل‏ها را صيقل مي‏زند و پاک‏مي‏کند. آلودگي‏هاي دل را از بين مي‏برد. کوري‏ها را از بين مي‏برد تاريکي‏ها را ازبين مي‏برد. ياد خدا، آن هم اذکروااللَّه ذکراً کثيراً زياد به ياد خدا باشيد، پيوسته به‏ياد خدا باشيد. دل را صيقل مي‏زند و به برکت اين صيقل زدن دل، تَسْمَعُ بِه بَعدالوَقْرَةِ و تُبْصِرُ به بعد العَشْوَةِ (دل هم گوش دارد و هم چشم دارد. آدمي با گوش‏چيزهايي را مي‏شنود که انسان‏هاي ديگر نمي‏توانند آنها را بشنوند) بعد ازاينکه به اين گوش سنگيني عارض شده ديگر نمي‏تواند بشنود. به پيامبر گفتند:(بَينَنا و بَينَک حِجاب يا في آذاننا وَقرّ ما گوشمان سنگين است اصلاًنمي‏فهميم که چه مي‏گويي! به خدا پناه مي‏بريم از اينکه اين لحظات بر مااينطور بگذرد که ما خطاب‏هاي الهي را نشنويم و صداي آتش جهنم را نشنويم وبه تعبير حضرت امام قهقهه مستانه شهدا را نشنويم. فرمود اين گوشي که‏ممکن است سنگين شود و نشنود به دليل اين ذکر(تَسمَعُ به) ديگرشنوا مي‏شود و تُبصِر به بعد العَشوه، بعد از کور شدن و تاريک شدن چشم باز به‏برکت ياد خدا اين چشم بصير و بينا مي‏شود و تَنْقادُ بِهِ بعد المُعانَدَه. بعد از اينکه‏اين دل حالت معانده و عناد با خدا را پيدا کرد (العياذباللَّه) به برکت ياد خداحالت انقياد پيدا مي‏کند. تسليم و مطيع مي‏شود. اين‏ها همه از برکات يادخداست.

بعداً اميرالمؤمنين جمله‏اي دارد که خيلي عجيب است.

از خدا بخواهيم که مزدي که به روزه‏هاي ما مي‏دهد و عطيه‏اي که در پايان‏ماه شريف رمضان به ما عطا مي‏کند اين باشد. فرمود: وَ ما بَرحَ للَّه عَزَّت آلاؤُهُ فِي‏البُرهَةِ بَعدَ البُرهةِ و في اَزمانِ الفَتَرات عبادٌ ناجاهُم في فِکرهِم و کلَّهُم في ذات عُقولهم.در هر زمان و در پي هر زمان دنبال هر زمان و در زمان‏هاي فترت‏ها - فاصله‏آمدن پيامبري پس از پيامبري ديگر - فاصله‏اي، انسان‏ها از وحي دور شده‏اند(و شايد اين دوران غيبت کبري هم براي ما يک دوران فترت باشد. دست ما نه‏به پيغمبري مي‏رسد و نه به حجت خدا که ما کي گوييم اللهم انا نشکو اليک فقدنبينا صلواتک عليه و علي اله و غيبه و لينا) خداوند در اين زمان‏ها پيوسته‏بندگاني دارد. با اين‏ها مناجات مي‏کند. مناجات آن سخن‏هاي در گوشي وخصوصي است. خدا با آنها در فکرشان مناجات مي‏کند. خدا با اين‏ها حرف‏مي‏زند. خدا با آنها سخن مي‏گويد. مناجات سخن‏هاي سري دارد و خدا با اين‏هادر عمق قلب‏شان مي‏گويد.

اين چه کرامت بزرگي است که نصيب انسان مي‏شود که پيوسته خداوند باآدم حرف بزند و مناجات کند؟ اين به برکت ياد خداست: اذکروني اذکرکم شما به‏ياد من باشيد من هم به ياد شما هستم. اين به ياد شما هستم همين است. وقتي‏خدا به ياد بنده باشد اينطور مي‏شود. آرامش مي‏دهد، تقويت مي‏کند، نيرومي‏دهد، روحيه مي‏دهد، عَزم مي‏دهد، لذت عبادت مي‏دهد، لذت انس‏مي‏دهد و هزاران چيز که اصلاً در فکر ما نمي‏گنجد و اين‏ها تنها نيستند پيوسته‏با خدا هستند. ان الذين قالوا ربنااللَّه ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائکه الا تخافوا ولاتحزنوا و ابشرو بالجنه التي کنتم توعدون به برکت اين معنا آنها چه حالتي پيدامي‏کنند. فَاسْتَصْبَحُوا بِنور يَقظَةِ في الابصار و الاَسماع و الاَفئدة اينان ديگر بيدارند وديگر غافل نيستند. اللهم لاتجعلني من الغافلين اللهم اجعلني من الذاکرين نقطه‏مقابل ذاکر غافل است) اين‏ها به برکت اين نور ديگر حالت يقظه و بيداري‏دارند. اين‏ها نور بيداري در چشم و گوش و دل دارند.

يُذَکِّرونَ بِاَيّامِ‏اللَّه وضع اين‏ها در بين مردم اينطور است که آنها را به ياد ايام‏اللَّه‏مي‏اندازند. در آن آيه شريفه (ولقد ارسلنا موسي باياتنا ان اخرج قومک من‏الظلمات الي النور و ذَکِّرهُم بِايام‏اللَّه؛ موسي قوم خودت را از ظلمت‏ها بيرون بياور وبه نور وارد کن و آنها را به ياد ايام‏اللَّه بينداز. اين ايام‏اللَّه يعني چه؟

مفهوم ايام اللَّه‏

مرحوم علامه طباطبايي در تفسير الميزان معناي ايام‏اللَّه را اين‏طور تعبيرمي‏کند: قدرت و صفات الهي در يک مقطعي تجلي مي‏کند به طوري که همه‏لمس کنند. اگر کسي بيدار باشد خداوند هر لحظه قدرت خود را نشان مي‏دهد.اين گردش شب و روز و روئيدن نباتات که در يک مقطع مي‏رويد همه نشانه‏قدرت است. در هر لحظه بايد به قدرت الهي توجه کنيم. اما انسان‏ها به دليل‏تکرار اين نشانه‏ها غافل هستند ولي يک دفعه يک حادثه پيش مي‏آيد که اين‏حادثه چشم همه را خيره مي‏کند. همه مي‏گويند: خداوند قادر است. همه به‏حادثه پيروز شدن انقلاب و ساقط شدن طاغوت با آن همه قدرتي که داشت‏توجه مي‏کنند، اين مي‏شود ايام‏اللَّه. آن وقتي که فرعون غرق شد و نابود شد،ايام‏اللَّه است. آن قدرتِ به ظاهر بزرگ يک دفعه همه غرق و نابود شدند و قدرت‏به دست بني‏اسرائيل افتاد، اين يوم‏اللَّه است. ذَکِّرهُم بِاَيام‏اللَّه اين بني‏اسرائيل‏غافل را متذکر کن، يادتان باشد شما چقدر ذليل و بدبخت بوديد و چه دشمن‏سرسختي داشتيد و خداوند دشمن شما را نابود کرد. اين مي‏شود يوم‏اللَّه، آن‏روزهايي که قدرت تجلي پيدا کرده و نمايان مي‏شود و کي حادثه بزرگ اتفاق‏مي‏افتد که وسيله عبرت براي انسان مي‏شود. يادتان باشد قدرش را بدانيد و آن‏را حفظ کنيد. جَعَلناکُم خَلائِف فِي الارض من بعدهم لِنَنْظَر کَيف تَعملون (يونس:14) شما را جاي آنها قرار داديم. ملت ايران! به شما قدرت داديم، طاغوت رانابود کرديم، ايادي او را نابود کرديم همه نظامات آنها را درهم کوبيديم و له‏کرديم و شماها را روي کار آورديم. ببينيم شما چکاره هستيد؟ و ذيل آيه شريفه‏فَذکر بايام‏اللَّه مي‏فرمايد: اِنَّ في ذلک لاَيات لکل صُبّار شَکُور (ابراهيم: 5) براي‏بهره‏گيري از ايام‏اللَّه اگر بخواهد اين ايام‏اللَّه عبرت باشد، لازمه‏اش صبر و شکراست. آن هم صبار، نه صابر. خيلي صابر باش. مشکلات اين‏ها را درهم نشکندخرد و خسته نکند. بعد از عثمان، اميرالمؤمنين صلواه‏اللَّه عليه روي کار آمد.مردم با چه شوق و عشقي با او بيعت کردند اما بعداً صبّار نشدند. نه صبّار بودندو نه شکور. نه در مقابل جنگ‏هايي که اميرالمؤمنين فرمان مي‏داد صبر کردند ونه وجود حضرت علي را شکر کردند. همين که عدالت علي(ع) نصيب آنها شدجعلناکم خلائف في الارض من بعدهم لِنَنظُرَ کيف تعملون کارشان به چه بدبختي‏کشيده شد.

امام علي(ع) در خطبه مي‏فرمايد: يُذَکِّرون بِايام‏اللَّه. اين انسان‏هايي که ياد خدادر دلشان است، انسان‏هايي که به برکت ياد خدا گوششان همه چيز را مي‏شنود،حقايق عالم را مي‏شنوند، حقايق را مي‏بينيد. آن جوان به رسول‏اللَّه گفت يقينم‏به مرحله‏اي رسيده که دارم جهنمي‏ها را مي‏بينم و بهشتي‏ها را مي‏بينم، صداي‏آتش جهنم را مي‏شنوم، اين صدا در گوشم دور مي‏زند. آدم اينطوري مي‏شود.اينجا ديگر مسئوليت اهل ذکر نسبت به جامعه و مردم است. مردم را به يادايام‏اللَّه مي‏آورند. و يُخَوِّفُونَ مَقامَهُ بِمَنزِلَةِ الاَدِلَّةِ فِي الفَلوات؛ مقام الهي رامي‏ترسانند. خود خداترس ندارد. خود خدا که مستجمع صفات جلاليه وجماليه و کماليه است. هر چيز که انسان دوست دارد معدنش آنجاست،زيبائي‏ها آنجاست، رحم، شفقت، محبت، عطوفت همه آنجاست. آنچه که‏انسان بايد بترسد لمن خاف مقام ربه. مقام الهي، مقام قاضي. انسان مجرم ازشخصِ قاضي ترسي ندارد، دوستش هم دارد چون آدم خوبي است، اما وقتي‏در مسند قضاوت مي‏نشيند و مي‏خواهد در مورد اين مجرم حکم صادر بکند ازاو مي‏ترسد، از مقام قضا مي‏ترسد يُخَوِّفُونَ مَقامه مقام الهي را به اين‏ها تذکرمي‏دهند. مي‏ترسانند. آن آيات سوره والفجر (کلا اذا دُکّتِ الارض‏دکَا...) را بخوانيد بدن را مي‏لرزاند. در پايان همان آيات دست تضرع به درگاه‏خداوند بلند کنيم و از خدا بخواهيم و بگوئيم: رب اني ضَعيفٌ علي النار. نقش اهل‏ذکر در جامعه اين است که مردم را از مقام الهي مي‏ترساند يخوفون مقامه بمنزله‏الادله في الفلوات اين‏ها مَثَلشان، مثل ادلّه و راهنماهاي در بيابان‏ها است. کسي‏که در بيابان سرگردان است و نمي‏داند راه قم کجا بود، يکدفعه تابلو را مي‏بيند که(قم اين طرف است) (کاشان آن طرف) اين انسان‏هاي ذاکر و به ياد خدانسبت به بقيه انسان‏ها حالت ادله و راهنما دارند. اين‏ها دليلند و نقش آنها اين‏است که اگر انسان‏هايي را در راه ديدند، آنها را تشويق مي‏کنند و مي‏گويند:آفرين. مَنْ اَخَذَ الْقَصْدَ حَمِدوا اليه طَريقَهُ و بَشِّرُوهُ بِالنَّجاة؛ اگر انساني را ديدند در راه‏است و در فصل جواني اهل مسجد و قرآن و نماز و دعا و ناله و توسل و محبت به‏پدر و مادر و امثال اينهاست، او را تشويق مي‏کنند. بارک‏اللَّه، احسنت و مي‏گويند:خطري متوجه تو نمي‏شود اما: وَمَن اَخَذَ يَميناً و شِمالاً ذَمّوا؛ کسي که از راه بيرون‏رفته و به راست و چپ منحرف شده، روي او و مردم جامعه‏اشان حساسند واينطور نيست که بي‏تفاوت باشند (راه او را زشت مي‏شمرند و از نابودي‏هشدارش مي‏دهند) و کانوا کَذالک مَصابيحَ تِلک الظلُمات، و اين‏ها در آن‏فترت‏هايي که انسان‏ها گرفتار ظلمت مي‏شوند، چراغ هستند و اَدِلَّةَ تِلک‏الشُّبُهات؛ و در شبهه‏ها، اينان راهنماي مردم هستند. بعداً مي‏فرمايد: و امإ؛ک‏ک‏خودشان چي. و اِنَّ لِلذِّکرِ لاَهلاً اَخَذوُهُ من الدّنيا بدلاً؛ اهل ذکر اينطور هستند که‏دنيا را مي‏دهند و به عوض آن ذکر مي‏گيرند. ياد خدا را مي‏گيرند. اين برايشان ازدنيا ارزنده‏تر است. دنيا را کنار مي‏زنند و به عوض آن ذکر و ياد خدا را مي‏گيرند.فَلَم تَشْغَلْهُم تِجارةٌ و لابَيعٌ عَنه؛ ديگر تجارت و خريد و فروشي آنها را از ياد خدامشغول نمي‏کند. ممکن است تجارت و بيع بکنند با مردم هم باشند. اما درهمان حال ذاکر هستند، در همان حال بياد هستند. وقتي که به ياد بود، ديگرمواظب است که معامله و تجارت را درست انجام بدهد. در آيه رجال لاتلهيهم‏تجاره و لابيع. تجارت و بيع تکرار نيست. ظاهراً به نظر مي‏آيد تجارت اعم از بيع‏است. بيع خريد و فروش است. تجارت معناي اعم است. مثلاً آن کسي که‏مضاربه مي‏کند، اين هم تجارت است، در حالتي که بيع نيست. يا به صورت‏شرکت فعاليتي دارد و يا به صورت ديگر بيع نيست، اما تجارت است.

در ادامه مي‏فرمايد: يقطَعُونَ بِهِ اَيّامَ الحَيوة دوران زندگي را با ياد خدامي‏گذرانند. امشب را با ياد خدا گذرانديم يا نه؟ ايام زندگي را با ياد خدامي‏گذرانند و از آن طرف در مقابل انسان‏هايي که غافل هستند موضعشان چي‏است؟ و يَهتِفُون بِالزَّواجِرِ عَن مَحارم‏اللَّه في اَسماعِ الغافلين؛ خيلي کلمه عجيبي است‏هَتّاف يعني فرياد زدن به گوش انسانهايي که غافل هستند فرياد مي‏زنند: آي‏چکار مي‏کنيد! بدبخت‏ها! طبق نقل، اميرالمؤمنين به بازار تشريف مي‏آورند به‏سر کسبه فرياد مي‏زدند، ماها همگي بايد در جامعه بر سر بدحجاب‏ها فريادبزنيم نه اينکه سرمان را پايين بيندازيم و برويم. درگير نشويم. ولي بنده آزادبگويم (اين چه وضعي است که تو خودت را جلو جوان‏ها نمايان کرده‏اي) و ردبشوم. دومي و سومي و دهمي و بيستمي هم داد بزنند. وقتي او ديد که بر سرش‏دهها فرياد هست، خود به خود ديگر دست برمي‏دارد و مي‏گويد نمي‏توانيم دراين فضا نفس بکشيم و فضا براي انسان‏هاي گنهکار تنگ بشود.

و علي الثلاثه الذين خلفوا حتي اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت (توبه: 25)زمين بر آن سه نفري که از فرمان پيامبر تخلف کردند و به جنگ حاضر نشدند،تنگ شد. يعني اين‏ها احساس کردند که ديگر نمي‏توانند در شهر مدينه زندگي‏بکنند. براي اينکه همه از اين‏ها بريدند و هيچ کس با اين‏ها حرف نزد. بهترين‏نوع نهي از منکر! زحمت نيروي انتظامي هم کم مي‏شود. خود جامعه به ميدان‏مي‏آيد خود جامعه مي‏آيد و حالت نهي از منکر پيدا مي‏کند. اين هم بايد باشدحضرت مي‏فرمايد: اين‏ها در گوش انسان‏هاي از خدا بي‏خبر فريادِ نهي دارند،نهي مي‏کنند و يَأمُرُون بالقسط و انسان‏ها را فرمان به قسط مي‏دهند و(يَاتَمِرُونَ به) مهم اين است، اگر فرمان به عدل مي‏دهند خودشان هم به‏عدل عمل مي‏کنند. اين مهم است. خدا نکند که مردم فکر کنند و بگويند: نه بابااين هم مثل خودمان است. تشريفات را حذف کنيم. من گاه‏گاهي براي دعوت‏افطاري‏ها که انجام مي‏شود، نمي‏روم، احتياط مي‏کنم. مي‏گويم نکند از مصاديق‏همان‏هايي که اميرالمؤمنين به عثمان‏ابن حنيف فرمود باشم: ما ظَنَنْتُ اَنَّکَ‏تُجيبُ اِلي طَعام قومٍ... (نهج البلاغه، نامه 45)

پروردگارا ما را در زمره مستغفرين بالاسحار قرار بده.